

ف.بری

در دلم شیطانی

چون مست دوران میشوی درخویش پنهان میشوی
درغفلت و ظلمت سرا دربست زندان میشوی
زنگی سیم وزر شدی خواهان شاءن و فرشدی
از شهوت کبر و منی در دام شیطان میشوی
خلقی به خاک و خون شده تا چهره ات گلگون شده
ازجان مردم میخوری چون گرگ دران میشوی
از حيله و نیرنگ تو خلقی فتاد بر چنگ تو
ای واسفا برننگ تو چون شیخ و رهبان میشوی
دیروز فقیر و بینوا امروز در صد ر رفا
نابرده رنج ای ناروا قارون دوران میشوی
چون دیده ها بینا شود شور دگر بر پا شود
در پیشگاه داوری محکوم قرآن میشوی
وامانده یی ازاصل خویش دریاب طریق وصل خویش
بر گیرره انسان به پیش آنگاه مسلمان میشوی
از دخمه های قطره گی وز تنگنای تیره گی
بردامن دریا رسی هم مست و خندان میشوی
یابی بری چون اگهی از جلوه های عاشقی
با رمز و راز زند گی خورشید تابان میشوی